



فرآیند مدرنیته و توسعه سیاسی در ایران

سید محمدرضا موسوی^۱

چکیده

مدرنیته سیاسی در سطح خرد و کلان، فرآیندی است که شکل‌گیری عاملیت خودآیین و نهادهایی مانند دولت ملت و جامعه مدنی را در برمی‌گیرد. در ایران، دستیابی به این نوع مدرنیته و میزان تحقق آن همواره محل مناقشه بوده است، چرا که این فرآیند در هر جامعه بسته به سرگذشت‌های تاریخی و بسترهای فرهنگی منحصر به فرد شکل می‌گیرد. در ایران، مدرنیته سیاسی بر اساس تجربه‌های تاریخی و مواجهه با عوامل ملی و بین‌المللی، عموماً با نمونه‌های غربی همسویی ندارد و در نتیجه، گونه‌ای مدرنیته خاص و چندگانه پدید آمده است. توسعه سیاسی در ایران همواره با چالش‌ها و آسیب‌هایی مواجه بوده است. یکی از مهم‌ترین مشکلات، برداشت نادرست از رابطه میان توسعه سیاسی و سیاست مدرن است، که منجر به منازعات داخلی و جامعه‌پذیری منفی شده است. نبود فهم صحیح از کارکردها و اهداف این دو حوزه سبب شده است تا در برخی دوره‌ها، اصلاح‌طلبان و کارگزاران سیاست، یکدیگر را به نادیده گرفتن منافع مشترک متهم کنند و این اختلافات بر فرآیند توسعه تأثیر منفی گذاشته است. شناخت ریشه‌های این آفات و تلاش در جهت تعامل سازنده میان نهادهای سیاسی و جامعه، می‌تواند از هزینه‌های ناخواسته در عرصه سیاست کاسته و فضای همگرایی و توسعه را تقویت کند. در نهایت، پذیرش چندگانه بودن فرآیند مدرنیته سیاست در ایران، به درک بهتر عوامل فرهنگی، تاریخی و ملی کمک می‌کند و راهکارهای موثر برای ترمیم شکاف‌های موجود ارائه می‌دهد.

واژگان کلیدی:

مدرنیته، توسعه، توسعه سیاسی، ایران، فرآیند، الگوی اسلامی ایرانی.

۳۵

دوره ۱۳، شماره ۳، پیاپی ۳۵
پاییز ۱۴۰۴

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۳-۸-۷

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۴-۷-۱۲

صحن: ۳۰۷-۲۹۱

شابا چاپی: ۲۳۲۲-۵۵۹۹

رتبه علمی

ب

پژوهشی، صنعت گواهی، در :
JOURNALS.MSRT.IR

۱. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه صنعتی کرمانشاه، کرمانشاه، ایران
(نویسنده مسئول) Smr.mousavi@kut.ac.ir



۱. مقدمه و بیان مساله

مقصود از مدرنیته سیاسی در سطح خرد شکل‌گیری عاملیت خودآیین و در سطح کلان بر برآمدن نهادهای مدرنی چون دولت ملت و جامعه مدنی است. دستیابی ایرانیان به مدرنیته سیاسی و میزان تحقق آن در ایران هم در سطح خرد و هم در سطح کلان مورد مناقشه بوده است. مدعای این مقاله آن است که فراتر رفتن از این مناقشات مستلزم پذیرش مدرنیته سیاسی به عنوان فرایندی چندگانه است که با توجه به سرگذشتهای تاریخی و بسترهای فرهنگی در هر جامعه به صورت منحصر به فردی تجلی می‌یابد. از این منظر مدرنیته سیاسی در ایران به عنوان یکی از صورت‌های چندگانه مدرنیته سیاسی در جهان برآیند تجربه منحصر به فرد تاریخی ایرانیان در مواجهه با عوامل متعدد ملی و بین‌المللی است. دستاوردهای این تجربه‌ها، شکل‌گیری گونه‌ای از مدرنیته سیاسی است که لزوماً با نتایج مدرنیته سیاسی در غرب همسانی ندارد. (اجتهدنژاد کاشانی ۱۳۹۷، ۱۰۸)

توسعه سیاسی همواره با آسیب‌ها و چالش‌های گوناگونی مواجه بوده است. منشأ یکی از چالش‌های اساسی آن در جامعه ما، درک نادرست از نسبت توسعه سیاسی با سیاست مدرن است. در واقع اگر درک درست و معناداری از رابطه این دو مقوله وجود نداشته باشد، ممکن است بین طرفداران توسعه سیاسی با کارگزاران سیاست، منازعه و معارضه به وجود آید و آثار و پیامدهای ناگوار آن، علاوه بر کارگزاران این دو حوزه سیاسی، دامن جامعه را نیز فراگیرد. منازعه این دو گروه، پیش از هر چیز، به برداشت نادرست از کار ویژه و اهداف متقابل این دو حوزه باز می‌گردد، به این معنا که آزادیخواهان بدون توجه به اهداف و کارویژه‌های سیاستمداران، عملکرد آنها را فقط در راستای اهداف و آرمان‌های خود می‌پسندند و سیاستمداران نیز بدون توجه به اهداف و کارویژه‌های آزادی‌خواهان، عملکرد آن‌ها را صرفاً در جهت اهداف خود بر می‌تابند. این نگاه یک سویه از طرف این دو گروه، کم‌وبیش در مقاطعی از تاریخ تحولات سیاسی ایران، خود را به طور مؤثر نشان داده و به یکی از آسیب‌های جدی فرایند توسعه سیاسی در ایران تبدیل شده است. شناخت و ریشه‌یابی این آسیب می‌تواند از دامنه هزینه‌های سنگین عرصه سیاسی در ایران اعم از آزادیخواهی و سیاستمداری کاسته و تعامل مثبت بین کارگزاران این دو حوزه را به دنبال داشته باشد.

در تحلیل ناکامی‌های تاریخی روند توسعه سیاسی و جامعه مدنی در ایران از عوامل متعدد داخلی و خارجی یاد شده و از تئوری پردازی‌های متنوعی استفاده شده است. تحلیل‌های «مقاومت شکننده» جان فوران که براساس تئوری «وابستگی» و «نظام جهانی» انجام شده است، و نیز تحلیل‌های دیگری که به نقش استعمار و امپریالیسم و کاپیتالیسم در برابر توسعه سیاسی پرداخته‌اند، همگی تأکید بر نقش عامل خارجی داشته‌اند. تئوری‌پردازی‌هایی نیز که به نقش عوامل داخلی توجه داشته‌اند کم‌وبیش به صورت تک‌بعدی تحولات را مورد توصیف و تحلیل قرار داده‌اند. تئوری‌های سیاسی فرهنگ محور همچون تئوری تضاد «سنت و مدرنیته» که دعوای تاریخی مشروع خواه-مشروطه خواه، مذهبی-ملی‌گرا، اصولگرا-اصلاح طلب را محور بحث قرار می‌دهند. این دست از نوشته‌ها، معمولاً با تفسیر یک جانبه تحولات



تاریخی یک سده اخیر، نقش مثبت تجددگرایان را در مقابل نقش منفی سنت گرایان برجسته ساخته و مسئولیت ناکامی ها برای ایجاد جامعه مدنی و رشد توسعه سیاسی را به گردن «سنت» و سنت گرایی می اندازند. نظریه های سیاسی اقتصادمحور به نقش اقتصاد در سیاست اهتمام داشته اند و «استبداد نفتی»، «دولت تحصیلدار»، «فقدان بورژوازی قوی» و «فقدان سرمایه» را به عنوان موانع توسعه سیاسی و جامعه مدنی معرفی کرده اند. تئوری های سیاست محور به ساختار و ماهیت نظام سیاسی توجه داشته اند و آن را عامل شکست جامعه مدنی و توسعه سیاسی معرفی کرده و «استبداد تاریخی» را مورد بحث جدی قرار داده اند. (وفایی، ۱۳۹۳: ۸۶)

آنچه از آن به عنوان توسعه سیاسی یاد می شود اساساً مربوط به سیاست مدرن نشئت گرفته از روندها و فرآیندهای مدرنیسم غربی می باشد. جامعه مدنی، دموکراسی خواهی، حزب، آزادی، دولت رفاه، پاسخگویی، شفافیت، انتخابات آزاد، پارلمان و ... همگی از مفاهیم توسعه سیاسی است که از زمانه و زمینه روشنگری و مدرنیته غربی گرفته و در آن نهفته و می باشد.

تاریخ تحولات سیاسی ایران معاصر از بی توجهی به اهداف مادی یعنی قدرت سازی و ثروت سازی از سوی آرمان گرایان، و نیز بی اعتنایی به آرمان های سیاسی یعنی آزادی ها و حقوق شهروندی از سوی واقع گرایان، سرشار است. لازم است واقع گرایان و آرمانگرایان بدانند که توسعه سیاسی لازمه ثبات و امنیت است، همچنان که قدرت و منافع ملی پیش شرط ایجاد و استمرار جامعه مدنی است و در واقع آزادی خواهی و سیاستمداری دو مقوله الزاماً متقابل نیستند، بلکه توسعه سیاسی و سیاست مدرن مکمل و ملازم یکدیگرند. (وفایی، ۱۳۹۳: ۸۹)

۲. سنت، تجدد و توسعه سیاسی ایران

سنت در حوزه مطالعات فرهنگی و در اندیشه سنت گرایان بار معنایی خاصی دارد. در نظر سنت گرایان اصطلاح سنت، دارای دو معنای مرتبط با یکدیگر است، ابتدا سنت به معنای اصولی ازلی و متعالی و فاقد صورت و زمان و سپس امری زمان مند و نشأت گرفته از سنت در معنای نخست. در نخستین معنا سنت "با حقیقت مطلق و در معنای دوم با حقایق جزئی متناظر است. سنت اعم از دین است... اما یکی از شرایط تحقق یک سنت تمام عیار اتصال با وحی است. وحی پل اتصال امر نامتناهی به جهان متناهی است... سنت با توجه به نیازهای دوران رشد می کند... اما براساس اصل راست کیشی، باید همواره متصل به منبع اولیه باقی بماند" اما جامعه سنتی را شاید بتوان مرحله ای دانست که تمام جوامع در مسیر خود به سوی مدرنیته از آن عبور می کنند. البته باید توجه داشت در پس این نام گذاری واحد، صورت های اجتماعی عمیقاً متفاوتی قابل مشاهده اند. آن چه باعث می شود تمام این جوامع ناهمگون را ذیل مفهوم «جامعه سنتی» قرار دهیم، وجوه مشترک این جوامع نیست، بلکه غیبت آن دسته از ویژگی هایی است که به جوامع مدرن نسبت داده می شود. مفهوم «جامعه سنتی» در حوزه جامعه شناسی سیاسی و جهان سوم بیشتر با مقوله توسعه و نوسازی مرتبط است. توسعه را خروج از لفاف



(envelope) معنا کرده اند و این لفاف در واقع همان جامعه سنتی و فرهنگ و ارزش های آن جامعه است. در این چارچوب توسعه مترادف با واژه نوسازی می باشد و نوسازی به معنای اقتباس کامل یا جزئی الگوی پیشرفت کشورهای غربی است. دانیل لرنر با اثر معروف خود گذار از جامعه سنتی مشهور ترین اندیشمند است که در این حوزه نظریه پردازی کرده است و در کتاب خود بیش از هر چیز در پی نشان دادن این مطلب بوده که چرا و چگونه جوامع و نهادهایشان به شکلی هم زمان نوسازی می شوند. (بائی، ۱۳۹۳: ۱۵)

به طور عمده فرهنگ غرب طی صد الی صد و پنجاه سال اخیر به ایران وارد شده است... نشانگان نفوذ فرهنگ غرب در جامعه ایرانی را از زمان صفویه به بعد می توان به خوبی مشاهده کرد. «فرهنگ غرب» مقوله ای پیچیده است و از دو بخش مادی و معنوی شامل می گردد. اثر فرهنگ غرب بر جامعه ایرانی را در بسیاری از شئون و امور جامعه مشاهده می کنیم. اگر سری به روستاها هم بزنیم اثر بخش مادی فرهنگ غرب را می بینیم. بنابراین می توان گفت اثر بخش مادی فرهنگ غرب که به مقدار زیادی جامعه ما را در بر گرفته، هم دارای بعد مثبت است و هم ابعاد منفی دارد. البته می توان این امر را در بحث دیگری مورد تحلیل قرار داد که ما به چه میزان می توانیم از جنبه های مثبت و منفی بخش مادی فرهنگ غرب، نفع ببریم یا متضرر بشویم. زمانی که از فرهنگ غرب صحبت به میان می آوریم باید بخش مادی و بخش معنوی فرهنگ را از هم منفک نماییم. تفاوت نفوذ بخش معنوی فرهنگ غرب در طبقات مختلف کاملاً مشهود است. نفوذ فرهنگ غرب در رفتار، صحبت کردن و لباس پوشیدن و رفتار اقتصادی و تفکر بخشی از افراد جامعه نمایان گر می باشد (میرمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۳۲-۱۳۳).

سروش از فرهنگ غربی به عنوان دومین فرهنگی که مقوم هویت ماست یاد می کند، فرهنگی که از یک سده پیش و در اوان مشروطه با آن آشنا شده ایم. اینک علم و فلسفه، ارزش های غربی و نهادهای سیاسی و صد البته محصولات تکنولوژیک آن در میان ما راه یافته اند و جابه جایی هایی را در عین و ذهن سبب شده اند. البته مسلمین پیش تر نیز با فرهنگ مغرب زمین تماس داشته اند، تماسی که به دوران روتق فرهنگ اسلامی باز می گردد، دورانی که فرهنگ پویای اسلامی در مقام یک فاتح و نه یک مغلوب، قدرت هضم و جذب فراوان داشت و با نیروی گزینش گری خود توانست پاک ها و نیکوها را فرا گیرد و ناپاک ها را دور ریزد. اما دومین مواجهه ما با فرهنگ غرب آن هم به عنوان مسلمان ایرانی، هم زمان بود با دوران ناتوانی ما. به عقیده سروش درآمدن فرهنگ غرب در میان ما، نه محصول جبر تاریخ بود و نه نشانی بر پایان یافتن دوره تاریخی فرهنگ ما، بلکه صرفاً معلول ضعف ما بود و قوت فرهنگ غرب (بائی، ۱۳۹۳: ۶۹-۷۰).

از این رو به این نتیجه می رسیم که سیاست مدرن در قالب توسعه سیاسی اساساً از تقریباً یک قرن پیش شروع به آغازیدن گرفت. در این حالت مدرنیسم غربی به عنوان یکی از لایه های فرهنگی هویت ملی ایران منشاء و منبع بخش قابل ملاحظه ای از گفتمان توسعه خواهی سیاسی محسوب می شود. رویکرد تلفیق گرایانه در امتزاج میان اسلامیت و ایرانیت و مدرنیته غربی توانسته ایران معاصر را با گفتمان بومی توسعه سیاسی آشنا نماید. الگوی ایرانی-اسلامی پیشرفت



مدل بومی شده توسعه و توسعه سیاسی می باشد که هم مولفه های توسعه مندی سیاست مدرن را در بر دارد و هم ارزش های اجتماعی ایرانی و هنجارهای مذهبی اسلامی را به کناری گذارده است.

باری، سنت و مدرنیته کماکان دو قبله تمدنی جامعه روشنفکری ایرانی بوده است و تضادها و تخاصم های بسیاری را در ساحت اجتماع «ما» ایجاد نموده است که گاهی این مواجهاات از آگونیسیم به آنتاگونیسیم نیز مبدل گردیده است.

نسبت «ما-غرب» و توسعه سیاسی

مفهوم «غرب» نیز از آن دسته مفاهیمی می باشد که بر سر تعریف آن کم تر اتفاق نظر وجود دارد. در فرهنگ معین غرب، مکان فرو رفتن آفتاب معنا شده و هم چنین به تمام ممالکی اطلاق گردیده که نسبت به بلاد دیگر در جهت غرب واقع شده اند. فرهنگ آکسفورد علوم سیاسی، غرب را مناسب ترین اصطلاح برای اشاره به اروپای غربی، ایالات متحده و سایر کشورهای واقع در اروپا به عنوان یک مجموعه واحد دانسته که متعهد به آرمان لیبرالیسم، دموکراسی و نوعی خاص از رشد اقتصادی می باشند. اندرو هیوود نیز در تعریف غرب می نویسد "واژه غرب دو معنای همپوش دارد. در معنای کلی، به میراث فرهنگی و فلسفی اروپا اشاره می کند که اغلب از راه مهاجرت یا استعمار صادر شده است. ریشه های این میراث در دین یهودی - مسیحی و آموخته های یونان و روم «کلاسیک» قرار دارد... در مقابل آن واژه شرق... به خاور زمین اشاره می کند. واژه غرب در معنای دقیق تر، طی دوره جنگ سرد متداول شد و به معنای بلوک سرمایه داری حاکم بر ایالات متحده بود که در مقابل بلوک شرق تحت سلطه شوروی قرار داشت... این نکته هرگز روشن نشده که آیا روسیه، به جهان غرب در معنای گسترده تر آن تعلق دارد یا نه". محمد بقایی نیز بر این باور است که مفهوم غرب در واقع به فرهنگ و تمدنی اشاره دارد که از اروپا و آمریکا سرچشمه گرفته و به مرور جهان را در بر گرفته است، لذا دنیای غرب مبین مکانی مشخص نمی باشد. غرب با این تفسیر در همه جا حضور دارد و تجدد و پیشتازی ثمره آن محسوب می شود. اما آنچه از مفهوم غرب در پژوهش حاضر مدنظر است، دوران مدرن آن می باشد، که ذیل مفهوم «مدرنیته» بررسی خواهد شد. (بائی، ۱۳۹۳: ۱۷)

علم و تکنولوژی، حقوق بشر و لیبرالیسم، سوسیالیسم و فاشیسم همه از اجزاء غربند و علی رغم پراکندگی، تنوع و تغییر، وحدتی دارند. به عقیده داوری ذات غرب این وحدت است، وحدتی تاریخی که با اختلاف و تنوع در شئون و تحول و تغییر منافات ندارد. داوری عقیده دارد که غرب و شرق هر کدام یک عالم اند و عالم نه مجموعه اشیاء است و نه چیزی شبیه روح جمعی امیل دورکیم، عالم آن بستری است که امکان و فرصت وجود و ظهور، تقدم و تأخر، بزرگی و کوچکی را به اشیاء می دهد. لذا داوری مدعیست "غرب و شرق نیز به عنوان دو عالم مجموعه هایی از صلاح و فساد و خوب و بد و مفید و مضر و کوچک و بزرگ و... نیستند؛ بلکه هر یک شرط و امکان پیدایش و تحقق انحایی از سنن و روابط و رسوم



و قواعدند و نه مجموعه چیزها. این چیزها را می‌توان از جایی به جای دیگر انتقال داد. مجموعه هم قابل انتقال است اما با انتقال چیزها و حتی با انتقال مجموعه چیزها، عالم انتقال نمی‌یابد." (بائی، ۱۳۹۳: ۴۲)

قطعا نسبت بین تمدن اسلامی و تمدن غربی چه آن را با دیالکتیک تمدن های هانتینگتون نمود داد و چه دیالوگ تمدن های سید محمد خاتمی را نماد آن نسب و نسبت قرار داد، در هر صورت انگاره یکسان پنداری بین دو تمدن امری غیر واقع بوده و تحلیل گر و تئوریسین را به اشتباه وادار می کند.

توسعه سیاسی در نسبت ما و غرب دقیقا همان مولفه های مشارکت گرایانه، شوارمحورانه، مردم سالاری دینی و... دین اسلام و مذهب تشیع است که محورهای جمهوری نظام کنونی پس از انقلاب اسلامی را شامل می شود.

یکتا-انگاری توسعه سیاسی و شورا

یکی از مهم ترین مفاهیم جدال آمیز از مشروطه تاکنون، مفهوم «شورا» بود که تقریباً در تمامی جریانات فکری دینی اعم از سنتی، نوگرا و نیز گفتمان چپ قرارداداشت، اما اهمیت و قدرت آن در بین کلیت و مجموعه «جعبه ابزار مفهومی» هر یک از آنها متفاوت بود. به عبارتی دقیق تر، هرگفتمان بر مبنای ساختار نظام معنایی خود، مدلول سازگار با این نظام معنایی را برجسته می ساخت و مدلول های دیگر را به حاشیه می راند. (کسرای، ۱۳۸۸: ۳۴۴)

هدف این قسمت از این پژوهش آن است که بررسی نماید اندیشه و مفهوم شورا در هر یک از جریانات سیاسی مهم و تأثیرگذار پس از پیروزی انقلاب، چه معنا و چه جایگاهی در توسعه سیاسی داشته و به طور مشخص، چه تعریف و نسبتی بین نهاد «شورا» و نظام و توسعه سیاسی برقرار می باشد و با عنایت به مفهوم و برداشت از شورا، هر یک از این جریانات چه نوع نظام سیاسی را مطلوب می دانستند؟ سه جریان متفاوت در وضعیت پسا انقلاب اسلامی نظرها های متفاوتی را دنبال نموده اند: نخست، اعضای خبرگان قانون اساسی سال ۱۳۵۸ و همچنین اعضای خبرگان بازنگری قانون اساسی سال ۱۳۶۸؛ دوم، گروه های چپ اسلام گرا به خصوص جنبش مسلمانان مبارز و مجاهدین خلق ایران؛ و سوم، جریان اصلاحات با محوریت سید محمد خاتمی. (حسینی بهشتی و شفیع پور، بی تا)

طرح نظریه شورا در جهان اسلام به طور عام، با سه رویکرد اساسی صورت گرفته است: برخی همچون سیدجمال‌الدین اسدآبادی، محمد عبده، رشیدرضا و میرزای نایینی با هدف اثبات ناسازگاری اسلام و نظام استبدادی به سراغ شورا رفته و با تمسک به اصل شورا در اسلام بر این نظر بودند که هرگونه نظام استبدادی با آموزه‌های اسلام ناسازگار است. رویکرد دیگر، شورا را با دموکراسی مقایسه می‌کند و معتقد است که اسلام و دموکراسی با یکدیگر تنافی ندارند؛ بلکه با هم سازگارند. بنابراین شورا یکی از ارکان مهم دموکراسی اسلامی تلقی می‌گردد. رویکرد سوم، مقایسه‌ای اما نه به منظور تبیین همسانی‌ها و قرابت‌های شورا و دموکراسی، بلکه به منظور اثبات برتری نظام شورایی بر نظام دموکراسی است. در این رویکرد تلاش می‌شود برتری شورا و نظام شورایی اسلامی بر دموکراسی ثابت گردد و از این رهگذر بر جامعیت و برتری



دین اسلام استدلال شود. این رویکرد، را می‌توان در آثار توفیق محمد الشاوی و در اندیشه آیت الله طالقانی ملاحظه کرد. (حسینی بهشتی و شفیعی پور، بی تا)

شورا صرفاً یک مفهوم نیست. یک معنای ذاتی دارد که همان مشورت کردن یا به شورا تصمیم جمعی گرفتن است و یک معنای نسبی هم دارد که در نسبت با نظریه‌ها و مفاهیم دیگر پیدا می‌شود. آنوقت است که متفکرانی، برخی از مفاهیم را بر شورا حاکم می‌کنند و به این ترتیب نظریه‌هایی در جهان اسلام پیدا شد که شورا را فرع بر حاکم در نظر گرفتند، اما متفکران دیگری برعکس شورا را مبنا قرار دادند و آنرا بر دیگر مفاهیم حاکم کردند. درست به همین دلیل است که دیدگاه‌های مختلفی در مورد وجوب شورا شکل گرفت. بعضی از قداما شورا را مستحب می‌دانستند چون احساس می‌کردند که یک اولی‌الامری هست که تصمیم می‌گیرد و در مورد اینکه اولی‌الامر چگونه پیدا می‌شود، به راه حل‌هایی مراجعه می‌کردند که خارج از شورا بود.

تصور شورا به مثابه یک نظریه عمومی از نظر شاوی، موجبات تمایز این اندیشه با نظریه «دموکراسی سیاسی» را فراهم می‌کند؛ اولاً شورا، فراتر از حوزه سیاست، به تمام حوزه‌های روابط اجتماعی سرایت دارد؛ ثانیاً هرگونه تصمیم سیاسی را، قبل از اتخاذ قرارهای الزام آور، به تاملات فکری و گفتگوی احتجاجی اعضای جامعه ارجاع می‌دهد. گفتگوهایی که به ضرورت باید مبتنی بر اعطای فرصت برابر و آزادی کامل به تمام اعضاء جهت مشارکت در این تلاش عقلی و مباحثه بوده باشد. قرار شورا قرار است که از آزادی نشئت می‌گیرد. آزادی شورا نتیجه آزادی افراد است. بدین سان، جوهر شورا همان آزادی فرد است و حقوقی که که از همین اصل آزادی متفرع می‌گردد. چنین اندیشه‌ای، فرد-و نه حکومت- را صاحب نقش اول در جامعه ملتزم به شورا می‌کند.

اساساً شورا در ادبیات اسلام سیاسی به مثابه توسعه سیاسی در مدرنیسم غربی می‌باشد. شورا منظومه و اطلسی است که همه مولفه‌ها، معیارها، شاخص‌ها و پدیدارهای آنچه توسعه سیاسی می‌خوانند را دارا می‌باشد. شاخص‌هایی که مشخصاً مفهوم خود-مختاری اجتماعی «ملت» را عیان و بیان می‌نماید.

بسیط نمودن مفهوم شورا و توسعه سیاسی در ایران دقیقاً زمانی شروع به آغازیدن نمود که مدرنیسم غربی تجلیات خویش را در کشور بروز داد. زمانه و زمینه مشروطیت سه مفهوم و پدیدار یکی از پس دیگری در ایران شکل، تکوین و تکون یافت و آن سه کانسپت این موارد می‌باشد: شورا، توسعه سیاسی و مدرنیته غربی.

نگرش جهانشمول یا تصاعد بوم گرایانه کارزماتیک

در تعریف و شناخت جهانشمول توسعه سیاسی، شاخص‌هایی همچون تفکیک و افتراق، شهری شدن، گسترش گروه‌های میانی، تمایز هویتی، گسترش گروه‌های اجتماعی، گسترش نهادهای سیاسی غیر دولتی، نهادینه و پیچیده شدن ساختار سیاسی، عقلانی شدن نظام دیوان‌سالاری، گسترش و کارآمدی دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت از قبیل آموزش و



پرورش، رسانه‌ها نهادهای مذهبی، نهادهای حقوقی، تمرکززدایی، پیدایش فرهنگ سیاسی همگن و گسترش نمادهای مشترک سیاسی به عنوان «زبان در ارتباط» گسترش فرهنگ تساهل و مدارای سیاسی، افسون‌زدایی و غیرتابویی شدن سیاست و دولت، تعمیم سیاست و اجتماعی شدن آن، شکسته شدن پوسته خرده فرهنگ‌های سیاسی به نفع نظم فرهنگی فراگیرتر، غیر شخصی شدن سیاست، هم‌عرضی قدرت سیاسی با سایر قدرت‌ها در انظار عمومی و از دست رفتن مطلوبیت فی‌نفسه آن، گسترش احساس "دولت‌دار بودن" و "اعتماد به بالا" در جامعه سیاسی به عنوان منشاء مشروعیت دولت و جامعه‌پذیری و توانایی برای پذیرش مشارکت (رشد فرهنگ مشارکت) به تمامی موید تلون و سیالیت هویتی این مفهوم هستند.

همچنین اگر روایت سراسرین توسعه سیاسی را به شکل ذیل تفسیر و تاویل نمود، پس از آن ملزم هستیم راوی تصاعد بوم‌گرایانه کارزماتیک ایران معاصر نیز باشیم:

به طور کلی، آزادی، دموکراسی، ارزش‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، نظارت عمومی، مشارکت و رقابت سیاسی و اجتماعی آزاد و مسالمت‌آمیز، نقد مداوم جامعه و سیاست‌های دولت، پیشنهاد راه حل و اصلاح رویه‌ها، دربرگیرنده مفاهیم توسعه سیاسی هستند. با در نظر گرفتن این نکته که نهادهای سیاسی، اجتماعی حوزه جامعه مدنی و گستره عمومی، یعنی رسانه‌ها، انجمن‌های و اتحادیه‌های مدنی می‌توانند نقش موثری در ایفای وظیفه نقد و نظارت عمومی داشته باشند، می‌توان توسعه سیاسی را، توسعه جامعه مدنی و گستره همگانی نهادینه، دیوانسالاری کارآمد، وظایف تخصصی شده توانایی پاسخگویی به تقاضاها، توانایی ایجاد نظم و ثبات سیاسی، دموکراسی غیر مستقیم جابه‌جایی سازمان یافته و نهادینه قدرت میان نخبگان منتخب، جلب مشارکت، و سامان قانون‌گذاری و قانون‌مداری داشت. (فرقانی، ۱۳۸۲: ۲۴)

عامل بوم‌گرایانه خصوصاً در ساحت سپهر سیاست ایران تجلی و بروز زیادی دارد، به گونه‌ای که به عنوان مثال مشروعیت کارزماتیک به موازات توسعه سیاسی در وضعیت پسا انقلاب اسلامی رشد نموده است.

با تغییر نظام سیاسی ایران بر مبنای رفراندوم تعیین رژیم در فروردین ۱۳۵۸، جمهوری اسلامی به عنوان نظام سیاسی با خواست اکثریت مردم انتخاب شد و پس از آن، قانون اساسی جدید برگرفته از اصول اساسی اسلام توسط مجلس خبرگان تدوین شد و طی یک رفراندوم عمومی مورد تصویب قرار گرفت. (وردی‌نژاد، ۱۳۷۷: ۳۲۲)

پس از استقرار نظام نوپا که صبغه‌ای کاملاً مذهبی داشت، به موازات روی کار آمدن دولت‌های جدید و شکل‌گیری گفتمان‌های سیاسی رسمی، بحث مشروعیت نظام که طبق قانون اساسی میان سه تعبیر وبری از ساختار اقتداری (کارزماتیک، سنتی و قانونی) در نوسان بود با غلبه وجهی از این اقتدار بر وجوه دیگر در دوره‌های مختلف همراه شد. این امر به ویژه با تثبیت هرچه بیشتر گفتمان‌های سیاسی رسمی (دولت) که تحت تاثیر اعتقادات و باورهای دینی قرار داشتند، بیش از پیش مطرح شد؛ به گونه‌ای که در طول دوره پس از انقلاب، دولت‌های مختلفی که مروج نوع خاصی از گفتمان سیاسی بودند هر یک وجهی از وجوه سه‌گانه مشروعیت را مورد تاکید قرار دادند و اقتدار نظام سیاسی کشور را



بر یکی از پایه های مشروعیت سنتی، کاریزماتیک و قانونی استوارتر دیدند. به نظر می رسد بررسی و شناخت نوع غالب مشروعیت از منظر دولت های پس از انقلاب اسلامی، دورنمایی از ساز و کار جریان قدرت را عرضه می کند که در کلیت خود می تواند مبین تعریف گفتمان های سیاسی رسمی از قدرت، مشروعیت و اقتدار نظام سیاسی در ایران باشد. اهمیت این موضوع از آن جهت است که در سالیان گذشته همواره سه محور مذهب، سنت و مردم به عنوان محورهای اصلی نظام مطرح بوده اند و تاکید همزمان قانون اساسی بر حاکمیت احکام و قوانین الهی، نهاد ولایت فقیه، نخبگان دینی، نهادهای قانون گذاری و مشارکت مردم در تصمیم گیری های سیاسی از طریق برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی، شورای شهر و ... به تناوب، سه ساختار مشروعیت وبری را به عنوان منبع مشروعیت سیاسی، مورد توجه قرار داده و در ایجاد منازعات گفتمانی و تنش های سیاسی پس از انقلاب اسلامی تاثیرگذار بوده است. این امر به ویژه در مقاطعی همچون انتقال قدرت از دولتی به دولت دیگر مشهود است و همواره این پرسش اساسی مطرح می شود که به رغم تاکید قانون اساسی بر منابع سه گانه مشروعیت، اقتدار نظام سیاسی ایران به کدام نوع از انواع مشروعیت سیاسی متکی است و وجه غالب و تغذیه کننده ساختار قدرت در ایران از کدامین منبع اساسی سرچشمه می گیرد؟ قداست فرد و اعتقاد به ارزش های شخصی رهبر، قداست سنت های موجود و نخبگان دینی ویا اعتقاد به قانونی بودن مقررات، تفکیک قوا و عقلانیت و در این میان با توجه به تجربیات گفتمانی دولت ها در طول سه دهه گذشته، مشروعیت قانونی نظام که ضامن سرشت عقلانی مقررات وضع شده، بوروکراسی مبنی برهنجارهای عینی و قانونی و اصالت رای مردم است نیز اهمیت چندان کمی برخوردار نیست. (بیژنی و همکاران، ۱۳۸۸: ۱۱۰-۱۰۹)

سوژه گی طبقه متوسط جدید در توسعه سیاسی ایران

رویارویی ایرانیان در سالهای نخستین قرن نوزدهم میلادی با دنیای غرب و مولود مشخص و برجسته آن که تجدد خوانده می شد، سبب ساز جریانی شد که نوسازی خوانده می شود. اگرچه در ابتدا آشنایی ایرانیان با نوسازی در قالب رویه های نظامی بود اما به تدریج این جریان به سایر حوزه های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کشیده شد و زمینه را برای تولد گروه جدید قشر بندی اجتماعی ایران فراهم کرد که بعدها طبقه متوسط جدید خوانده می شدند. این گروه در عصر پهلوی دوم، بر اثر اصلاحات و گسترش نظام آموزشی، از نظر کمی توسعه یافته و در ائتلاف با طبقه متوسط سنتی نقش برجسته ای در بروز ناآرامی ها و شکل دهی انقلاب سال ۱۳۵۷ ایفا کرده اند.

در دهه چهارم انقلاب اسلامی این جمله زیاد شنیده شده است که سیاست های اقتصادی دولت از جمله هدفمند کردن یارانه ها طبقه متوسط جدید شهری را نحیف می کند با اینکه طبقه متوسط جدید در حال فروپاشی است. طبقه متوسط جدید در ایران ریشه در مشروطه دارد. روشنفکران بازگشته از فرنگ و آشنا شده با مفاهیم دایره المعارف فرانسه و



اندیشمندیانی مثل روسو و کندورسه که آزادی، عدالت، پارلمان و دموکراسی را به عنوان سوغات برای ایرانیان آورده بودند، اولین چراغ را روشن کردند. باز شدن چاه های نفت به سوی دولت و بورکراسی و تکنوکراسی در دولت ایران به فرجه شدن طبقه متوسط جدید و شهری انجامید، طبقه ای که در واکنش به دولت تمامیت ها و استبدادی محمدرضا پهلوی در اتحاد با طبقه پایین و تحت رهبری مذهبی در انقلاب اسلامی حاضر شد و حضور سیاسی خود را اعلام کرد. اواخر دهه ۱۳۶۰ اما آبهستن حوادث جدیدی برای شکاف های طبقاتی ایران شد. سیاست های لیبرالی دولت اکبر هاشمی رفسنجانی و اولویت یافتن توسعه اقتصادی بر توسعه فرهنگی و سیاسی در کنار ترجیح آزادی اقتصادی بر عدالت اقتصادی، توازن طبقاتی را به هم ریخت و از پی دولت سازندگی طبقه جدیدی شکل گرفت طبقه پایین جامعه در فشار قرار گرفت و طبقه متوسط در حوزه فرهنگ و سیاست خاموش شد، اما برخی دگرگونی ها طبقه متوسط جدید اقتصادی را ساخت و از همه مهمتر طبقه جدیدی شکل گرفت که جای طبقه بالا را در جامعه ایران پر کرد. اگر قبل از انقلاب اسلامی، اشراف زمین دار، سناتورها، وزرا و مدیران عصر پهلوی در جایگاه طبقه ممتاز و بالا قرار داشتند، در فاصله آغاز انقلاب اسلامی تا پایان جنگ بازاریان به رغم سیاست های تمرکز گرایانه دولت میرحسین موسوی در اقتصاد همچنان در جایگاه طبقه بالای جامعه ماندند. بورژوازی سنتی اما رقیب بزرگی پیدا کرده بورژوازی صنعتی منتسب به دولت هاشمی رفسنجانی اواخر همین دولت نشسته بر جایگاه طبقه بالا به مصاف بازاریان - بورژوازی سنتی - رفت و در اتحاد طبقه متوسط و بخشی از طبقه پایین موجبات پیروزی سیدمحمد خاتمی را فراهم آورد. بعد از روی کار آمدن دولت سازندگی (هاشمی رفسنجانی به واسطه توسعه اقتصادی و تحرک اجتماعی نسبی که در این دوره صورت پذیرفت، علایق طبقه متوسط جدید رو به گسترش نهاد. این علایق بیشتر در حوزه سیاسی بود و مشارکت در امور سیاسی، آزادی بیان، انتقاد و قانون مداری و ... را شامل می شد. اما با توجه به اینکه پیشبرد توسعه اقتصادی و امنیت در سرمایه گذاری خود عدم انتقاد را ایجاد می کرد (بنا به اعتقاد دولت هاشمی). بنابراین سیاست توسعه اقتصادی هاشمی رفسنجانی از یکسو موجب گسترش آموزش عالی و جمعیت روشنفکری و طبقه متوسط جدید شد و از سوی دیگر نبود آزادی های مشارکت سیاسی افشار تحصیل کرده و روشنفکر را از نظام سیاسی و دولت بیگانه نمود؛ به همین دلیل دولت سازندگی از تاثیر نوسازی بر سیاست غافل ماند و همین امر موجب شد که در انتخابات بعدی، خاتمی، که شعارش بر محور باز نمودن فضای سیاسی هم در داخل و هم در خارج قرار داده بود در انتخابات پیروز شود. در فاصله سال های ۸۴-۱۳۷۶ این طبقه متوسط جدید با شهری ایران بود که میدان داری می کرد. از روشنفکران گرفته تا احزاب متعلق به طبقه متوسط و از روزنامه نگاران تا تکنوکرات های مستقر در وزارت خانه ها و ادارات، قدرت در اختیار طبقه متوسط جدید و شهری ایران بود. (دارابی، ۱۳۹۴: ۱۷-۱۸)

بررسی نقش و جایگاه طبقه متوسط در تحولات سیاسی و اجتماعی به ویژه در مباحث مدیریت تولید یکی از مهم ترین مباحث در محافل آکادمیک محسوب میشود. در این پژوهش ضمن بررسی روند تاریخی شکل گیری طبقه متوسط به بررسی شکل گیری و نسخ شناسی این نیروی اجتماعی مهم در دوران بعد از انقلاب اسلامی و تاثیر آن بر رفتارها و کنش



های سیاسی و اجتماعی این طبقه بر مشارکت سیاسی پرداخته شد. طی سال های اخیر طبقه متوسط ایران نیز تحولات مهمی را در درون خود و هم در ارتباط با دیگر گروه های اجتماعی از سر گذرانده است. این طبقه همچنین در روند تحولات سیاسی و اجتماعی حضوری چشم گیری داشته است و به بزرگترین طبقه اجتماعی در کشور تبدیل شده است. اما هنوز این طبقه نتوانسته است جایگاه تثبیت شده ای در عرصه مدیریت به ویژه مدیریت توسعه سیاسی در جامعه بر عهده بگیرد. هرچند گفته میشود که تحولات سیاسی آتی در گرو پیوند آنها با طبقه متوسط جدید است. اما به معنای واقعی کلمه طبقه متوسط جدید چندان در عرصه سیاسی و کنش های مربوط به آن به پایگاه مناسبی دست پیدا نکرده است. آنچه در این میان باید به آن توجه شود، نارسایی های این طبقه در هدایت تحولات و تغییرات بنیادین سیاسی بوده است. عدم انسجام این طبقه، ناپایداری آن در پیشبرد یک راهبرد ریکادل و سیال بودن مطالبات و تمایلات سیاسی در آن در زمره نقاط ضعف این نیروی اجتماعی مهم است. با این وجود همگان بر این باورند که موتور توسعه بر حجم طبقه متوسط و میزان فعالیت این طبقه بستگی دارد؛ بنابراین باید مانع از انتقال این طبقه به طبقه پائین گردیم، زیرا همگان می دانیم که جامعه ای سالم است و میتواند امید به پیشرفت داشته باشد که طبقه متوسط آن بسیار گسترده تر از طبقه بالا و پائین باشد. (مسعود و منصور زاده، ۱۳۹۴: ۹۷)

توسعه سیاسی و بررسی بسترگونه جایگاه مطبوعات

برای رسیدن به آزادی مطبوعات و توسعه سیاسی آن باید به قانون مطبوعات و محتوای آن توجه داشت، در صورتی می توانیم به آزادی مطلوبی در زمینه مطبوعات دست یابیم که در قانون مطبوعات به مواردی از قبیل حقوق روزنامه نگاران، حق آزادی بیان، آزادی مطبوعات پرداخته شده باشد. به نظر می رسد رسیدگی به این قانون و رفع نقایص و تکمیل آن ضروری به نظر می رسد. لازم به ذکر است از نظر پاسخگویان، قانون مطبوعات با محتوای فعلی آن نیز به درستی اجراء نمی شود لذا بهتر است که نظارت بر حسن اجرای قانون مطبوعات در کنار بازنگری در این قانون نیز لحاظ گردد. پیشنهاد می گردد اساتید و روزنامه نگاران متخصص با ایجاد جلسات هم اندیشی در جهت بهبود و رفع نقایص قانون مطبوعات اقدام کنند. در باب قانون اساسی، مطالعه‌ی یافته‌ها بیانگر این است که در پاره‌ای موارد عدم اجرای مفاد مرتبط با مطبوعات مندرج در قانون اساسی مانعی در مسیر توسعه‌ی آنها تلقی می‌شود نه ضعف قوانین، از آنجا که این مساله در مورد قانون مطبوعات نیز صدق می‌کند نظارت بر حسن اجرای قوانین ضروری به نظر می‌رسد. بخشی از عدم تحقق آزادی مطبوعات نیز به دید بدبینانه حاکم بین دولتها و مطبوعات و بخشی دیگر به نظام حاکم بر مطبوعات ایران مربوط است. ضرورت توجه به این نکته لازم به نظر می‌رسد که در صورتی که فضای مساعد برای رشد مطبوعات مهیا شود به گونه‌ای که بتوانند به وظیفه اصلی خود که همانا انعکاس وضع موجود جامعه و نقد سازنده پردازنده دولتها نیز راحت تر می‌توانند در جهت شناخت کاستی و رفع آن و بهبود وضعیت جامعه پردازند. با توجه به این که یافته‌ها نشان می‌دهند استراتژی مطبوعات



دولتها تا اندازه ای نسبت به مطبوعات و روزنامه نگاران سخت گیرانه است پیشنهاد می شود که نشست های مشترک بین نمایندگان مطبوعات که بوسیله خود روزنامه نگاران فارغ از تعلقات حزبی و جناحی انتخاب شده اند و وزارت ارشاد برگزار شود و سعی در ایجاد روابطی دو گانه خارج از فضای بدبینانه نسبت به مطبوعات و تفویض اختیارات به نهادهای مطبوعاتی همانند تشکلهای صنفی مطبوعات شود. در راستای تکمیل یافته های تحقیق به بررسی وضعیت آزادی مطبوعات در ایران پرداخته شد. از دید پاسخگویان «آزادی مطبوعات» در ایران پایین تر از حد متوسط است. لازم به ذکر است آزادی مطبوعات بر اساس مولفه های استقلال مطبوعات روزنامه نگاران، آزادی روزنامه ها و روزنامه نگاران در انتشار مطالب، آزادی دسترسی به منابع متعدد خبری، تحقق تعدد مطبوعات سنجیده شده است. میزان تحقق تمامی مولفه ها به جز استقلال مطبوعات پایین تر از حد متوسط و میزان تحقق استقلال مطبوعات در حد متوسط است. از این رو با توجه به یافته ها می توان نتیجه گرفت که آزادی مطبوعات در ایران علی رغم تلاش های موجود محقق نشده است. علاوه بر این رگرسیون چند متغیری جهت پیش بینی «آزادی مطبوعات» از طریق «قانون مطبوعات»، «قانون اساسی»، «استراتژی مطبوعاتی دولتها» و «رشد جامعه مدنی در ایران» نشان می دهد که ارتباط معنی داری بین «قانون مطبوعات»، «قانون اساسی»، «استراتژی مطبوعاتی» و «رشد جامعه مدنی در ایران» با «آزادی مطبوعات» مشاهده میشود. به عبارتی دیگر توان پیش بینی «آزادی مطبوعات» از طریق «قانون مطبوعات»، «قانون اساسی»، «استراتژی مطبوعاتی دولتها» و «رشد جامعه مدنی در ایران وجود دارد. (محمدپور خبازی و محمدپور خبازی، ۱۳۹۱: ۳۲-۳۳)

سنت گرای ایدئولوژیک یا جامعه مدنی دموکراتیک؟

ویژگیهای سنت گرایی که به جریان فکری و سیاسی مسلط بعد از انقلاب تبدیل شد، عبارت است از: مبارزه بین آن و تجددگرایی از اول انقلاب به بعد؛ اعمال اصل گزینش ایدئولوژیک؛ مقابله با سنت روشن فکری؛ مبارزه با مظاهر مختلف لیبرالیسم؛ ایجاد نوعی پدر سالاری سیاسی و روحانی؛ اعمال سلطه ایدئولوژیک بر رسانه ها؛ تأکید بر اصالت رهبری در قالب نهاد ولایت فقیه؛ مبارزه با شیوه زندگی دموکراتیک؛ برخورداری از صبغه مذهبی؛ داشتن خصلت محافظه کارانه حمایت از جامعه بسته؛ طرفداری از آمریت سیاسی، اداره جامعه به شیوه غیر لیبرالی و ضدیت با گرایش های اومانیستی پذیرش تکنولوژی جدید بدون ایدئولوژی آن، ضدیت با عقل؛ مطلق گرایی ارزشی؛ حصر فرهنگی؛ نخبه گرایی سیاسی اقتدارطلبی و ممانعت از انقلاب دموکراتیک از پایین به بالا سنت گرایی ایرانی محصول مشترک سنن اجتماعی و عملکرد دولتی است و دارای آرزوی ثبات اجتماعی، عدالت اجتماعی، خودکفایی اقتصادی، احترام به سرمایه های بزرگ و احترام به پدرسالاری سیاسی است. سنت گرایی دارای دو گرایش محافظه کارانه و رادیکالی با صبغه گرایش به ارزش های دموکراتیک است. همچنین، برخورداری از قدرت بسیج توده ای، تزریق ترس و ارعاب از عوامل بیگانه پدیدآوری شخصیت های اقتدار گرا. و احساس وحشت در مقابل جهان نو از مشخصات دیگر سنت گرایی است. نتیجه این که: جامعه توده ای،



قدرت روحانیت و ایدئولوژی سنت‌گرای، عناصر اصلی دولت ایدئولوژیک ایران را می‌سازند. البته این نظام ایدئولوژیک دارای عناصر دیگری چون حکومت اشرافی، تئوکراسی و دموکراسی هم هست. (بشیریه، ۱۳۸۱)

حسین بشیریه در نگاره‌های خود معتقد است که رویکرد سنت‌گرای ایدئولوژیک در جمهوری اسلامی ایران از اوایل انقلاب شروع شد و تا سال ۷۶ یعنی ریاست جمهوری خاتمی و شروع دولت اصلاحات ادامه داشت؛ پس از آن جامعه مدنی دموکراتیک به گونه‌ای که در ادامه خواهد آمد نضج و تکوین یافت.

این دوره در جمهوری اسلامی ایران با انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری در دوم خرداد ۷۶ شمسی آغاز و در سال ۱۳۸۴ شمسی پایان یافت. پیروزی وی در انتخابات که قرابت فکری نزدیکی با روشنفکران داشت، به همراه گفتمان سیاسی - دموکراتیک و اجرای توسعه سیاسی، تحول جدیدی را در وضعیت گذار به دموکراسی رقم زد. این دوره از حیث عوامل و شرایط به وضعیت گذار نزدیک تر بود. طبقات متوسط، دانشجویان و روشنفکران دینی از نیروهای فعال عرصه سیاسی و اجتماعی بودند که به صراحت، اندیشه و عمل بخشی از نخبگان حاکم را مورد نقد قرار دادند. طی دو انتخابات شوراهای اول و پارلمان ششم، جابه‌جایی وسیعی در سطح نخبگان میدان سیاسی و مدیریتی کشور صورت گرفت. درگیری میان نخبگان حاکم در نهادهای مختلف، دولت را با تنش‌های سیاسی و اجتماعی بسیاری روبه‌رو ساخت. اصلاح‌طلبان به عنوان بخشی از نخبگان حاکم در صدد برآمدند از طریق اصلاح سیاسی از بالا، نگرش بخشی دیگر از نخبگان حاکم را تغییر دهند؛ اما عدم همراهی ساختار سیاسی قدرتمند محافظه‌کاران و استفاده آنان از بسیج توده‌های و هم‌چنین شعارها و برنامه‌های غیر قابل دسترس اصلاح‌طلبان و فضای سیاسی تنش‌آلود و عدم شکل‌گیری فضای گفتمانی میان نخبگان حاکم، مانع از آن شد که گذار به دموکراسی به نتیجه برسد. بر اساس چارچوب نظری مطرح شده، هیچ کدام از شروط مورد نظر به طور کامل برای گذار مهیا نبود، فضای آماده‌ای برای آن وجود داشت؛ اما اصلاح‌طلبان از مدیریت و ساختار منسجم و کارآمدی برای هدایت گذار برخوردار نبودند و برای گذار از نخبگان حاکم گسیخته به نخبگان حاکم منسجم از حیث پذیرش اصول دموکراتیک وضعیت نامناسبی به وجود آمد. در نزاع میان نخبگان حاکم، بخشی از آنان که از سازمان‌های سیاسی مؤثر و بسیج توده‌ای برخوردار بودند، با غلبه بر بحران‌های موجود و استفاده از نقاط ضعف اصلاح‌طلبان، برای بازگشت به قدرت و بازسازی انسجام از دست رفته حداکثر بهره‌را بردند. بنابر این بخشی از نخبگان حاکم با تکیه بر سازمان‌های سیاسی مؤثر، استفاده از بسیج توده‌ای و در نبود بحران‌های حیاتی و مستمر که منجر به سقوط حیات کل اجزاء نخبگان گردد، موفق شدند نخبگان حاکم اصلاح‌طلب را از گردونه قدرت سیاسی کنار گذارند. هم‌چنین «جدا شدن اکثر میانه‌روهای طرفدار رفسنجانی از اصلاح‌طلبان، امکانات جبهه اصلاحات را کاهش داد و فضای سیاسی ایران را دو قطبی کرد» (استوار، ۱۳۹۶: ۷۱-۷۲)



رانتیریسیم: بی‌سکان‌سازی توسعه سیاسی

در رشته علوم سیاسی رویکردهای گوناگونی برای مطالعه سیاست عرضه گردیده تا فعالیت‌های پژوهشی صرفاً بر اساس نظریه صورت نپذیرد. تا چند دهه پیش سیاست و اقتصاد دو امر مجزا در تحلیل‌ها محسوب می‌شدند. گفته می‌شود که دلیل این امر تسلط مکتب لیبرالیسم بود که ارتباط بین سیاست و اقتصاد را رد میکرد. لیبرال‌ها سیستم اقتصادی را مبتنی بر تولید، توزیع و مصرف کالا و خدمات می‌دانستند که پیرو قوانین طبیعی است. حال آن‌که در یک سیستم سیاسی که مشتمل بر قدرت نفوذ و تصمیم‌گیری می‌باشد هماهنگی مورد انتظار نیست. این دیدگاه حاکم بود تا آن‌که در دهه ۱۹۷۰ رویکرد اقتصاد سیاسی مطرح گردید. بر این اساس بود که دیگر نمی‌شد سیاست و اقتصاد را پدیده‌هایی کاملاً جدا از هم تلقی کرد. اقتصاد در ارتباط با کشمکش و روابط قدرت است و سیاست درباره تصمیماتی که تعیین می‌کند چه کسی پرداخت‌کننده منافع و چه کسی دریافت‌کننده آن باشد و حکومت‌ها تحت تأثیر هر دو دسته ملاحظات سیاسی و اقتصادی قرار می‌گیرند. در بخش قابل ملاحظه‌ای از سیاست‌های دولت می‌توان تعامل و نزدیکی اقتصاد و سیاست را مشاهده نمود. در این مقاله نگارنده سعی دارد مفهوم دولت رانتیر را که در رویکرد اقتصاد سیاسی مطرح شده است را به عنوان رهیافتی که به دولت از جنبه پیوندهای درونی و بیرونی آن می‌نگرد و اساس این رهیافت یعنی رد این تصور که دولت در جایگاه یک شی بی‌طرف و خنثی قرار دارد را مورد بررسی قرار دهد.

رانتیریسیم اصولاً به شیوه‌ی رفتار و حکومت دولت رانتیر اطلاق می‌گردد. این شیوه‌ی خاص سیاست و حکومت دارای دو مشخصه‌ی عمده است. نخست اینکه رانت در کنترل نخبگان حاکم است و دوم اینکه نخبگان حاکم از این رانت برای جلب همکاری و کنترل جامعه استفاده می‌کنند تا در نتیجه ثبات سیاسی دولت را حفظ کنند (حاجی یوسفی، ۱۳۷۶: ۱۵۳). مهم‌ترین شیوه‌ی مورد استفاده‌ی حکومت برای جذب طبقات و گروه‌های مختلف عبارتند از: اعطای اعتبارات و وام‌های خاص به گروه‌هایی از جامعه، افزایش هزینه‌های دولتی در اقتصاد داخلی، تشکیل احزاب و جمعیت‌ها و ... بنابر این، رفتار دولت رانتیر را میتوان در چارچوب همین شیوه‌ی رانتیری سم مورد بررسی و مطالعه قرار داد (شکاری، ۱۳۷۹: ۳۹). ماهیت دولت تحصیلدار به گونه‌ای است که در آن جامعه وزنه‌ی قابل اعتنایی به شمار نمی‌رود چرا که دولت در سایه‌ی دریافت رانت‌ها از خارج (نفت یا هر ماده‌ی خام دیگر) دیگر به منابع داخلی درآمد مالیاتها، عوارض و صدور کالاهای صنعتی و ... احساس نیاز نمی‌کند (میر ترابی، ۱۳۸۴: ۱۱۷). یکی از پیامدهای مهم افزایش استقلال دولت از جامعه به نوبه‌ی خود باعث می‌شود دولت قدرت انحصاری کسب کند و نیازی به دخالت دادن گروه‌ها و طبقات مختلف در قدرت نبیند (شکاری، ۱۳۷۹: ۳۲) وابستگی زیاد یک دولت به رانت باعث کاسته شدن فشار مالی دولت بر جامعه می‌شود زیرا دولت هیچگونه مالیاتی از جامعه دریافت نمی‌کند، و یا اگر مالیات اخذ می‌کند مقدار آن ناچیز است. در چنین شرایطی دولت به علت عدم دریافت مالیات از جامعه، نیازی به اعطای دموکراسی نمی‌بیند. با تمرکز قدرت در دست دولت، امکان توسعه‌ی سیاسی و باز شدن فضای رقابت میان طبقات اجتماعی بر سر کسب قدرت و نهایتاً توسعه‌ی



سیاسی و استقرار دموکراسی از جامعه سلب می شود (میرترابی، ۱۳۸۴: ۱۱۷). همچنین در شرایطی که منابع عمده ی قدرت در دست دولت متمرکز می شود و طبقات اجتماعی عملا از توان لازم برای ایجاد چالش در مقابل دولت برخوردار نیستند، ساز و کار نظارت اجتماعی از جانب جامعه و پاسخگویی از جانب دولت مختل می شود. در چنین فضایی امکان استقرار نهادها و رویه های دموکراتیک در زمینهای اداره ی امور فراهم نخواهد شد (میرترابی، ۱۳۸۴: ۱۱۷). در ادبیات سیاسی به ویژه در چارچوب نظریات مبتنی بر کارکردگرایی، نظام سیاسی به عنوان یکی از خرده نظام های اجتماعی کارویژه های خاصی را بر عهده دارد که از جمله آنها، کارویژه ی استخراج منابع از داخل جامعه و توزیع مجدد آنهاست.

دولت رانتیر اساسا از رانت به عنوان ابزاری برای کسب، حفظ و بالا بردن میزان مشروعیت خود بهره می برد. دولت این توانایی را دارد که از رانتی که در اختیارش قرار دارد در راستای رفاه مردم و جلب همکاری نخبگان و گروه های غیر حاکم استفاده نماید. به این صورت که عواید حاصل از رانت برای کل جامعه به صورت منبع رفاه در آید. همانطور که محققانی مانند بیلای و مهدوی تاکید کرده اند نخبگان حاکم در دولت های رانتیر بخشی از ثروت هنگفتی را که به وسیله رانت حاصل شده در جامعه توزیع می کنند و این رانت در جهت راه عموم مصروف می گردد. به عنوان مثال بخشی از درآمد حاصل از رانت صرف فراهم آوردن فرصت های مناسب اقتصادی مانند ایجاد اشتغال و اعطاء قرار دادهای دولتی یا ایجاد زیر ساخت های اقتصادی می شود یا در جهت ارائه خدمات آموزشی و بهداشتی رایگان به کار بسته می شود که می تواند ابزاری باشد در اختیار دولت به منظور حفظ سلطه و ارتقا میزان مشروعیت نظام سیاسی. بهره گیری از رانت در این جهت می تواند تضمین کننده حمایت گروه های مختلف جامعه و حتی نخبگان غیر حاکم از دولت گردد. برای مثال سوزان بدیعی مدعی است که جمهوری اسلامی از عواید حاصل از نفت به شکل یارانه های رسمی و غیر رسمی با هدف کسب حمایت مادی و ایدئولوژیک مردم استفاده می کند. هم چنین درآمد نفتی دولت را قادر می سازد که توافق نظر سیاسی را به نفع خود خریداری کند.

صرف برخورداری از منابع طبیعی غنی و درآمدهای سرشار ناشی از آن تعیین کننده موفقیت یا عدم موفقیت عملکرد یک نظام سیاسی نیست. چنان که هم می توان کشورهایی را مثال زد که برخورداری از منابع خدادادی در آن ها به شکلی جدی عامل پیشرفت و توسعه همه جانبه شده است و هم می توان به حکومت هایی اشاره نمود که در آن ها منابع طبیعی به مثابه بلا و مصیبت عمل کرده اند. به نظر می رسد در این بین عامل محوری نه برخورداری از درآمدهای نفتی قابل توجه که کیفیت مدیریت این درآمدها است. با تاکید بر همین مسئله در تحقیق حاضر تلاش شد تا ایران با نروژ به عنوان الگوی موفق در زمینه مدیریت درآمدهای نفتی مورد مقایسه قرار گیرد و تاثیر درآمدهای نفتی مشخصا بر دو کارویژه استخراجی و توزیعی بررسی شود.

در حالی که عواید نفتی کلان در اکثر موارد از جمله در ایران، انگیزه تاسیس اساس مالیاتی قوی را از کشورهای نفتی می گرفت نمونه نروژ نشان داد این کشور چگونه با مدیریت صحیح مانع از، از دست رفتن ظرفیت مالی غیر نفتی خویش



شده است و در جهت حفظ پایه مالیاتی خویش کوشیده است. در این کشور ساختارهای دولتی کاملاً نهادینه شده، مقاومتی سازنده در برابر طلای نفت ایجاد کرده و باعث شدند نظام سیاسی به خوبی از پس ایفای کارویژه استخراجی خود برآید. درآمدهای نفتی تحت تاثیر عواملی مانند توسعه نیافتگی، ضعف نهادهای حکمرانی و سوء مدیریت در بسیاری از کشورهای صادر کننده نفت مانند ایران باعث شدند تا نظام سیاسی علاوه بر ضعف در عملکرد استخراجی در عرصه توزیع نیز ناکارآمد باشد و با مشکل فساد گسترده و نابرابری درآمدی دست و پنجه نرم کند. در حالی که نمونه نروژ با ضریب جینی ۲۵٫۸ به خوبی بیانگر این مسئله بود که مدیریت صحیح درآمدهای نفتی می تواند از بسیاری از این معضلات پیشگیری کند.

نتیجه گیری

در تحلیل نهایی، فهم عمیق و دقیق از مفهوم مدرنیته سیاسی در ایران، نیازمند نگاه چندرشته‌ای و چندساختی است. باید پذیرفت که فرآیند مدرنیته در هر جامعه باید بر اساس ویژگی‌های خاص آن جامعه تفسیر و تبلور یابد؛ بنابراین، اتخاذ رویکردهای غرب‌محور یا مدل‌های یکنواخت، نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای متفاوت و متنوع ایرانی باشد. در جامعه‌ای مانند ایران، که تاریخچه‌ای سرشار از مواجهه با فرهنگ‌های مختلف، تحولات سیاسی و تجربیات تاریخی متنوع است، تولید گونه‌ای مدرنیته سیاسی با شاخص‌ها و مؤلفه‌های خاص، امری ضروری است. تلاش برای مهندسی چنین فرآیندی، نیازمند تمرکز بر عوامل فرهنگی، جنبه‌های هویتی، میراث تاریخی، و موانع ساختاری است. در این مسیر، یکی از موانع اصلی، برداشت نادرست و تعامل ناصحیح میان نخبگان و جامعه است؛ چراکه تفاوت در اهداف، کارکردها و ارزش‌ها باعث شده است که توسعه سیاسی در ایران همواره با چالش‌های داخلی مواجه باشد. بر هم‌ریختگی ارتباط میان اصلاح‌طلبان، کارگزاران و جامعه، ناشی از باورهای نادرست و ترجیحات کلان نهادینه شده است که سپر بالای فرآیند توسعه شده است. بنابراین، اصلاح این وضعیت نیازمند نهادینه‌سازی گفت‌وگوهای ملی، اصلاح‌سازی رویکردهای گفتمانی، و آموزش مفاهیم توسعه سیاسی در ابعاد فرهنگی و اجتماعی است. علاوه بر این، درک صحیح از تفاوت میان توسعه سیاسی، سیاست مدرن و مدرنیته به عنوان یک فرآیند چندگانه و چندسطحی، کلید انعطاف‌پذیری در طراحی راهبردهای ملی است. باید ابزارهای سیاست‌گذاری در سطح کلان و خرد، به شکل هماهنگ و هم‌راستا، نقش‌آفرینی کنند تا مجموعه جامعه بتواند در مسیر توسعه‌ای پایدار و فراگیر قرار گیرد. بی‌توجهی به این چندگانه‌انگاری و نادیده‌گرفتن پیچیدگی‌های فرهنگی، تاریخی و اجتماعی، پروژه‌های اصلاح‌طلبی و توسعه را با شکست مواجه خواهد ساخت. لذا، باید با احترام به میراث فرهنگی و تاریخی، اصول بنیادین و ارزش‌های مشترک ملی را در فرآیندهای سیاست‌گذاری فرهنگی و اجتماعی تجمیع کرد و الگویی بومی و منطبق بر واقعیات جامعه طراحی نمود. در این راستا، اصلاح رویکردهای انتقادی و نگرش‌های توسعه‌گرا، اعتمادسازی و گسترش مشارکت اجتماعی، از جمله راهکارهای مهم و اساسی هستند که می‌توانند زمینه‌ساز افق‌های نوین توسعه سیاسی در ایران باشند. اصولی چون گفت‌وگو، تعامل، برابری در مشارکت و احترام به مختلف‌الاذهان، باید محور سیاست‌گذاری‌ها قرار گیرد تا جامعه بتواند در مسیر شکوفایی و توسعه پایدار قدم بردارد.



منابع

۱. اجتهادنژاد کاشانی، سیدسالار (۱۳۹۷). تکوین مدرنیته سیاسی در ایران (۱۸۹۰-۱۹۰۷ میلادی)، جامعه شناسی تاریخی، ۱۰(۲)، ۱۰۷-۱۳۲.
۲. استوار، مجید (۱۳۹۶). گذار به دموکراسی در ایران با تاکید بر نقش نخبگان حاکم، دولت پژوهی، ۳(۱۱)، ۵۳-۸۶.
۳. بائی، فاطمه (۱۳۹۳). بررسی مقایسه ای فهم از مقوله خویشتن در آراء رضا داوری، عبدالکریم سروش و آرامش دوستدار براساس سه شاخص نگرش نسبت به جامعه سنتی، نوع نگاه به غرب و ایده آل سیاسی، پایان نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصادی، دانشگاه فردوسی مشهد.
۴. بشیریه، حسین (۱۳۸۱). دیپاچه ای بر جامعه شناسی سیاسی ایران، تهران: نشر نگاه معاصر.
۵. بیژنی، مریم، معتمدنژاد، کاظم؛ علینی، محسن (۱۳۸۸). جایگاه مشروعیت قانونی در گفتمان های سیاسی رسمی نظام جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۷-۱۳۸۶)، علوم اجتماعی، ۱۶(۴۶)، ۱۰۷-۱۳۷.
۶. تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۸). تحزب، تمایز و تصلب؛ تجربه بازی سیاسی در میان ایرانیان، تهران: دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی وزارت کشور.
۷. حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۷۶). رانت، دولت رانتیر و رانتیرسم، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ۱۲(۱۲۲-۱۲۱)، ۱۵۲-۱۵۵.
۸. حسینی بهشتی، سید علیرضا؛ شفیعی پور، مهدی (بی تا). تجزیه و تحلیل گفتمانی ایده شورا در جریان های سیاسی ایران معاصر، بی جا. <https://alirezabeheshti.com/article>
۹. دارابی، علی (۱۳۹۴). طبقه متوسط جدید و توسعه سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی، مطالعات توسعه اجتماعی ایران، ۸(۱)، ۷-۲۰.
۱۰. شکاری، عبدالقویم (۱۳۷۹). نظریه دولت تحصیلدار و انقلاب اسلامی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۱. فرقانی، محمدمهدی (۱۳۸۲). تحول گفتمان توسعه سیاسی در ایران (از مشروطه تا خاتمی)، علوم اجتماعی، ۹(۱۷)، ۱-۳۹.
۱۲. کسرای، محمد سالار؛ پوزش شیرازی، علی (۱۳۸۸). نظریه گفتمان لاکلاو و موفه ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده های سیاسی، سیاست، ۳۹(۳)، ۳۳۹-۳۶۰.
۱۳. محمدپور خبازی، سارا؛ محمدپور خبازی، ندا (۱۳۹۱). بررسی عوامل سیاسی موثر در توسعه آزادی مطبوعات در ایران، مطالعات رسانه ای، ۷(۱۹)، ۲۱-۳۴.
۱۴. مسعود، زهرا و منصورزاده، محمدباقر (۱۳۹۴). نقش طبقه متوسط جدید بر فرآیند توسعه سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، سیاست، ۷(۷)، ۱۰۰-۸۳.
۱۵. میرترابی، سعید (۱۳۸۴). مسائل نفت ایران، تهران: قومس.
۱۶. میرمحمدی، داوود (۱۳۸۳). گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران، تهران: موسسه مطالعات ملی.
۱۷. وردی نژاد، فریدون (۱۳۷۷). قانون اساسی و حقوق شهروندان در جمهوریت و انقلاب اسلامی، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.